



تأمل و پرسش‌گری برای یادگیری

پیش‌فرض‌ها و یادگیری جمعی

من برای اون همکار نوشتم: «پیشنهاد من اینه که اصلاح نگرش دخترتون رو در اولویت اول قرار بدید. دو روز مدرسه نره! اصلاً با هم به یک سفر برید بعد که اومدین خودش مطالب درسی رو بخونه. پنهان رفتار شما برای من که مشاور مدرسه هستم اینه که راهکارهای زیادی برای حل یک مسئله هست، ولی چون ما اسیر فقط یک مدل رفتار شده‌ایم نمی‌توانیم حرکت اصلاحی داشته باشیم. و در چرخه آنچه از قبل داریم سرگردانیم.» آن همکار فردایش برای من نوشت: «از پیشنهادتون ممنونم. ما تلاشمان را کردیم و سفر را

اینا رو همکاری برایم نوشته بود. اگر شما به جای او باشید چه می‌کنید؟! نوشته بود: «دخترم میگه، امسال اصلاً نباید غایب بشم از مدرسه؛ چون بدبخت می‌شم. فلان روز که دیر رسیدم، فلاتی (یک دوست صمیمی) حاضر نشد جزوه‌اش رو بهم بده! میگه دوستان صمیمی در مدرسه کتاب‌های کمک‌درسی شون رو با روزنامه جلد می‌کنن مبادا کسی اسمشون رو ببینه؛ حتی اگه از شون سؤال بشه اسمش رو نمی‌گن. به مشاور مدرسه هم که می‌گیم، با تأیید این موارد، میگه چاره‌ای نیست!»

هم بهانه کردیم، ولی موفق نشدیم. شاید نگرانی‌ها ناخودآگاه به ما هم منتقل شده. البته مشاور این توضیح را به من داد و با بچه‌ها گفت‌وگوی دیگری داشت. همچنین توضیح داد که با یکی از دبیران برنامه‌ای برای یادگیری جمعی دارند. منتها آن‌چنان رفتار گسترده شده و پرتکرار است که به صورت یک پیش‌فرض مطرح است.»

من نوشتم: «پیش‌فرض‌ها برای اولین بار چگونه به وجود می‌آیند؟»

نوشت: «دقیق نمی‌دانم. از رقابت‌های ناسالمی که ایجاد کرده‌ایم و در جامعه هم کارکرد داشته. مثلاً به تعداد مقالات جایزه داده‌ایم - آن هم اگر در روزنامه‌های محلی چاپ شود و نه در مجلات رشد - ولی نتوانسته‌ایم کیفیت و اصالت را ارزیابی کنیم.»

نوشتیم: «من فکر می‌کنم همان طوری که پیش‌فرض‌ها رو خود ما ایجاد می‌کنیم، خودمون هم می‌تونیم اونا رو زیر سؤال ببریم و نقض کنیم!» در این فکر بودم که ما چقدر اسیر پنهان پیش‌فرض‌ها هستیم؛ پیش‌فرض‌هایی که شاید مانع اصلی «تغییر» هستند.

پیش‌فرض‌های ذهنی که مبنای مدل‌های ذهنی قرار می‌گیرند در بسیاری از اوقات برای شخصی که آن پیش‌فرض‌ها را دارد روشن و آشکار نیست، بلکه به‌طور ناخودآگاه ذهنیت شخص را شکل می‌دهد. پیش‌فرض‌ها به تدریج شکل می‌گیرند و به‌عنوان واقعیات و نه فرضیات شخص در مورد دنیای واقعی تلقی می‌شوند. افراد معمولاً به پیش‌فرض‌های ذهنی خود بی‌توجه‌اند و آن‌ها را واقعیاتی می‌دانند که نیازی به آزمون ندارند. در حالی که این پیش‌فرض‌ها، به‌طور ضمنی و پنهانی، مبنای جمع‌آوری اطلاعات، موضع‌گیری، قضاوت و تصمیم‌گیری شده و در حالی که مورد آزمون قرار نمی‌گیرند، بدون آزمون به جای واقعیات قرار داده می‌شوند. وقتی پیش‌فرض‌های ذهنی فرد اشتباه

باشد، اگر مورد آزمون و اصلاح قرار نگیرد فرد در گمراهی و یا اشتباه باقی می‌ماند، تحلیل اشتباه ارائه می‌دهد و غلط تصمیم می‌گیرد.

برای اصلاح و ارتقای فهم خودمان از دنیای بیرون، باید پیش‌فرض‌های مدل ذهنی آشکار شود و سپس مورد آزمون قرار گیرد. یکی از روش‌های مورد تردید قرار دادن و آزمون پیش‌فرض‌ها، یادگیری جمعی و یادگیری از یکدیگر است که علاوه بر تسلط و آگاهی نسبت به پیش‌فرض‌های خود باید بتوان پیش‌فرض‌های مدل ذهنی فرد دیگر را که برای یادگیری در تعامل است حتی‌الامکان شفاف کرد و شناخت.

همکاران برای یادگیری از یکدیگر باید نسبت به مدل ذهنی خود و دیگران آگاهی پیدا کنند. در صورت شفاف شدن مدل‌های ذهنی و آزمون پیش‌فرض آن‌ها، می‌توان از نقاط قوت و جنبه‌های درست مدل ذهنی یکدیگر کمک گرفت و به مدل ذهنی بهتری برای درک و تحلیل پدیده مورد نظر در دنیای واقعی رسید. مسیر این یادگیری تأمل و پرسشگری و نیز گفت‌وگوست. به نظر شما چه مسیرهای دیگری برای آگاهی از مدل‌های ذهنی یکدیگر وجود دارد.

تجربه‌های گذشته همه ما بیانگر این نکته است که همه ما از پیش‌فرض‌های شفاف نشده و آزمون نشده خسارت‌های فراوان دیده و آسیب‌ها خورده‌ایم. فرضیات ذهنی نادرست موجب می‌شود افراد با عینک‌های متأثر از آن فرضیات به دنیا نگاه کنند و دنیای پیرامون خود را در قاب آن پیش‌فرض‌ها ببینند. اطلاعات را مطابق با آن پیش‌فرض‌ها جمع‌آوری یا ساختار دهند و بدون توجه به پیش‌فرض‌های نادرست خود در گمراهی و تاریکی باقی بمانند. شاید مولانا نیز همین معنا را مراد کرده وقتی که می‌گوید:

پیش‌چشم داشتی شیشه کبود
زان جهت عالم کبودت می‌نمود

مخبر